

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اقل و اكثر ارتباطی در اجزاء تحلیلیه (شرایط)؛

بحث در اقل و اكثر در شرایط و موانع است؛ مرحوم محقق نائینی اعلی الله مقامه الشریف در مورد شرایط مسئله را سه صورت کردند، اگر چه در اقل و اكثر در اجزاء به صورت مطلق فرمودند برائت عقلی جریان ندارد و برائت نقلی و شرعی جریان دارد ولی در اقل و اكثر در شرایط می فرمایند باید تفصیل داد در برخی از موارد از این سه مورد در دو موردش برائت شرعی جریان دارد اما در يك مورد باید به اشتغال رجوع کنیم.

امام رضوان الله تعالی علیه بر حسب آنچه در کتاب تهذیب آمده فرموده اند: اصلاً بحث اقل و اكثر در شرایط را نباید جدای از اقل و اكثر در اجزا بحث کرد ولی مرحوم نائینی بحث کردند و ایشان هم به تبع نائینی این بحث را آورده اند.

مرحوم آقای خوئی هم در مصباح الاصول همین بحث را عنوان کردند. حالا يك مقداری هم اینجا در ترتیب بحث و در اینکه بعضی از مطالب مقدم و مؤخر بیاید، بین کتاب فوائد الاصول و اجود التقريرات فرق وجود دارد و این تقسیم را به این وضوحی که الآن می خواهیم بیان کنیم در فوائد نیست، در کتاب اجود التقريرات است و اگر مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول هم بیان فرمودند بر حسب آن تقریری است که خود مرحوم آقای خوئی از کلام و بحث مرحوم نائینی دارند، لذا این تقسیم را شما در فوائد الاصول ملاحظه نمی کنید.

اقسام شک در شرط در کلام محقق نائینی در أجود التقريرات

در اجود التقريرات جلد سوم صفحه 506 و 507؛ مرحوم نائینی می فرمایند: در باب شرایط گاهی اوقات وقتی در اعتبار شرطی شک می کنیم، ممکن است این شرط از حیث وجود با مشروط مغایر باشد و به تعبیر دیگر يك وجود مستقلی دارد، این يك نوع از شرایط است. نوع دوم در جایی است که شرط وجوداً مغایر نیست و يك وجود مستقلی ندارد و این نوع دوم خودش دارای دو قسم است، يك قسم این است که این شرطی که وجود مغایر ندارد، وجود مستقل ندارد و از مقومات مأموریه نیست، بلکه عنوان عارض را دارد و نوع دوم این است که این شرط از مقومات مأموریه است به طوری که نسبت بین مشروط و شرط نسبت جنس و فصل است.

پس مجموعاً شك در اقل و اكثر در باب شرایط سه نوع است که حالا هر يك از این سه نوع را هم باید برایش مثال بزنیم و هم ببینیم تحقیق در اینها چیست؟

قسم اول: اما نوع اول در جایی که شرط مغایر با مشروط است و يك وجود مستقلي دارد، غير از وجود مشروط. مثلاً شرط تستر براي صلاة، آیا تستر از شرایط صلاة هست یا نه؟ آیا غسل ليلي از شرایط صوم مستحاضه هست یا نه؟ شرط با مشروط مغایر است از حیث وجود و شرط يك وجود مستقلي غير از وجود مشروط دارد و به تعبیر خود مرحوم نائینی این گونه شرایط، شرایطی است که باید مولا در مقام ثبوت يك لحاظ اضافه‌ای کند و در مقام اثبات نیاز به دلیل هم دارد، این شرایط را نائینی فرموده مسلم در آن برائت شرعی جریان پیدا می‌کند، حدیث رفع همان طوری که در باب اجزاء جاری است در این گونه از شرایط نیز بدون تردید جریان دارد و نسبت حدیث رفع به اجزاء و اینگونه از شرایط علي السویه است. همان دلیلی که در باب اجزاء گفتیم، یعنی در باب اجزاء به این بیان که مرحوم آقای خوئی هم همین بیان را داشتند که دوران امر بین اقل و اکثر در شك در چنین شرطی در حقیقت برمی‌گردد به اینکه دوران امر بین اطلاق و تقیید است، آیا مأمور به به صورت مطلق است یا مأمور به به صورت مقید و مشروط است؟ و آنجا گفتیم نسبت به اطلاق اصالة البرائة معنا ندارد جریان پیدا کند، چون اصالة البرائة براي ایجاد توسعه‌ی بر مکلف است و در خود اطلاق ضیقي وجود ندارد و خودش توسعه است. پس در نتیجه فقط يك اصالة البرائة در ناحیه‌ی تقیید جریان پیدا می‌کند، اصل برائت از تقیید است و این اصالة البرائة‌ی از تقیید مسئله را تمام می‌کند و معارض هم ندارد، این فرض اول بحثی ندارد.

قسم دوم: جایی که شرط مغایر است از حیث وجود با مشروط. در فرض دوم که شرط مغایر با مشروط است و می‌گوئیم این شرط از مقومات مشروط هم نیست بلکه عنوان صفت و موصوف را دارد، عنوان عارض و معروض را دارد، مثل ایمان نسبت به رقبه، حالا يك مولایی گفت اعتق رقبه، شارع در باب کفارات گفته اعتق رقبه، ما نمی‌دانیم مراد از این رقبه مطلق رقبه است یا رقبه‌ی مؤمنه است.

مرحوم نائینی می‌فرماید در اینجا هم برائت جاری است، در اینجا مرحوم نائینی می‌فرماید اصالة البرائة جاری است و مانند قسم اول اصالة البرائة عن التقیید، معارض ندارد، ما می‌گوئیم نمی‌دانیم رقبه آیا مطلق یا مقید، نسبت به مطلق اصالة البرائة معنا ندارد، چون خود اطلاق سعة علي المكلف و للمكلف، ضیقي در فرض اطلاق وجود ندارد. پس نسبت به اطلاق اصالة البرائة جاری نیست، نمی‌توانیم بگوئیم اصل برائت عن الاطلاق است، اما نسبت به قید می‌گوئیم اصل برائت از تقیید است و اصالة البرائة عن التقیید جریان پیدا می‌کند.

سخن مرحوم آخوند

از جاهایی که مرحوم نائینی از مرحوم آخوند جدا شدند همین شرطیت است، در فرض اول و دوم در هر دو فرض آخوند می‌فرماید علم اجمالی به قوت خودش باقی است و انحالی در کار نیست و باید احتیاط کرد، مرحوم آخوند در اقل و اکثر در شرایط يك چنین بیانی را دارند که علم اجمالی به قوت خودش باقی است. بیان آخوند این است که می‌فرمایند: بین طبیعی مقید به ایمان با طبیعی غیر مقید تباین وجود دارد و اینها دو تا وجود هستند، اگر گفتیم طبیعی صلاة مشروط به تستر در فرض اول، طبیعی رقبه مشروط به مؤمنه، این طبیعت کلیه اگر مقید به يك قیدی شد، يك فرد مباین است با طبیعی که غیر مقید به این قید است، وقتی تباین بین‌شان وجود داشت می‌فرمایند در حقیقت دوران بین متباینین است. و اگر یادتان نرفته باشد ما گفتیم در دوران بین اقل و اکثر آنهایی که می‌خواهند احتیاطی بشوند، سعی می‌کنند اقل و اکثر را که برگردانند به دوران بین متباینین، آخوند اینجا در باب شرطیت هم همین کار را کرده و قائل شده به اینکه برائت جریان ندارد، علم اجمالی انحلال ندارد و چون حقیقتش به دوران بین متباینین برمی‌گردد باید احتیاط شود.

مناقشه در کلام آخوند: اینجا جواب اولی که عرض می‌کنیم این است که در جای خودش ثابت شده که طبیعی در ضمن هر فردی با طبیعی در ضمن فرد دیگر اگر چه دو تاست، اما متباینین نیستند، در جای خودش که می‌گویند: «الحق من أن الكلي الطبيعي موجود بوجود أفراده»، آنجا می‌گویند اگر این يك فرد داشته باشد تمام طبیعی در ضمن این فرد محقق شده، فرد دوم که بیاید باز طبیعی وجود دوم پیدا کرده، فرد سوم که می‌آید طبیعی وجود سوم پیدا می‌کند، وجودات متکثره هست اما وجودات

متباینه نیست، این جواب را امام رضوان الله تعالی علیه در کتاب تهذیب جلد سوم صفحه 323 می‌فرمایند. مرحوم آخوند خلط کردند بین تکثر و تباین و طبیعی که در ضمن هر فرد است اگر هزار فرد هم در عالم خارج باشد اینها متباینات نیستند بلکه متکثرات هستند. فرمودند «فزید انسان، عمرو انسان، خالد انسان»، اما بین اینها در انسانیت تباین وجود ندارد، بلکه بین آنها در انسانیت تکثر وجود دارد. به نظر ما این فرمایش امام نمی‌تواند جواب از مرحوم آخوند باشد. برای اینکه ملاک در احتیاط خصوص عنوان تباین نیست، آخوند ممکن است برگردند و به امام رضوان الله تعالی علیهما جواب بدهند که اگر متکثرات هم باشند ما نمی‌دانیم مولا کدام یک از این متکثرات را اراده کرده؟ هر دو را باید بیاوریم، از این جهت فرقی نمی‌کند بین متباینین و متکثرین، بین متباینات و متکثرات. تلاش آخوند بر این است که اقل و اکثر در شرایط را برگردانند به علم اجمالی در متباینین، همانطوری که در متباینین احتیاط لازم است اینجا هم باید احتیاط کرد، لذا این جواب درست نیست.

در حالی که می‌فرمایند ما در جای خودش گفتیم احکام به طبایع تعلق پیدا می‌کند، به عناوین تعلق پیدا می‌کند، به قول ایشان مولا فرموده من طبیعی انسان را می‌خواهم، حالا طبیعی انسان بر این فرد صدق می‌کند. پس امتثال محقق و تمام شده است، این جواب دوم جواب خیلی متبیینی است ولو اینکه این جواب دوم هم جواب مبنایی است، اما آن اشکالی که در جواب اول عرض کردیم به این جواب دوم وارد نیست.

مرحوم آقای خوئی در جواب آخوند عین همان مطالبی که قبلاً بیان کردیم را باز تکرار کردند و درست هم هست، یعنی ما که قائل به انحلال می‌شویم می‌گوییم این طبیعی نسبت به اقل یقینی است و نسبت به اکثر مشکوک است، نسبت به اطلاق یقینی است و نسبت به تقیید مشکوک است و اصل برائت از تقیید است، به عبارت دیگر به آخوند عرض می‌کنیم شما که می‌گوئید علم اجمالی انحلال پیدا نمی‌کند، آمدید مسئله را بردید روی قدر متیقن از حیث امتثال، آن وقت بعد این اشکال را می‌کنید می‌گوئید علم اجمالی به قوت خودش باقی است. اگر مقصود از انحلال علم اجمالی و قدر متیقن از حیث امتثال باشد، شما آخوند فرمایشتان درست است. می‌گوییم نمی‌دانیم اگر کافره را آزاد کردیم امتثال محقق شده یا نه؟ هنوز شک داریم و از این جهت برای ما فرقی نمی‌کند. بین کافره و مؤمنه قدر متیقن در مقام امتثال نداریم، اما به آخوند عرض می‌کنیم برای انحلال علم اجمالی ما قدر متیقن در مقام امتثال لازم نداریم، می‌گوییم برای انحلال علم اجمالی آن مقداری که در مقام تعلق تکلیف یقیناً تکلیف به او تعلق پیدا کرده چیست؟ این برای ما لازم است، می‌گوییم یک تکلیفی به نام وجود عتق رقبه از مولا صادر شده، اعتق رقبه، نمی‌دانیم این عتق رقبه به صورت مطلق است؟ آیا همین مقدار تکلیف است؟ مولا می‌خواهد یک رقبه‌ای آزاد باشد حالا یا مؤمنه باشد یا کافره، اینجا قدر متیقن داریم و می‌گوییم یقین داریم تکلیف به عتق رقبه‌ی کلی تعلق پیدا کرده، اما نسبت به خصوص مؤمنه‌اش شک داریم و اصالة البرائه را در اینجا جاری می‌کنیم.

بنابراین دو جواب از امام خواندیم که جواب دوم را پذیرفتیم و این هم جواب سوم شد که ما قدر متیقن داریم، انحلال پیدا می‌شود و قبلاً هم توضیح اینها را مفصل گفتیم و جواب چهارم یک نقضی بر آخوند است و می‌گوییم شما که برائت شرعیه را در اینجا جاری نمی‌کنید پس چرا در شک در اجزاء برائت شرعیه را جاری کردید؟ آخوند در شک در اجزاء برائت شرعیه را جاری کرده، می‌گوییم شما اگر علم اجمالی را منحل نمی‌دانید، و می‌گوئید قدر متیقن هم نداریم، نباید قائل به جریان برائت شرعیه شوید. در شک در اجزاء شما برائت شرعیه را جاری کردی اما در اینجا برائت شرعیه را جاری نکردی که یک نقضی است بر خود مرحوم آخوند.

قسم سوم: اما عمده بحث در فرض سوم شک در شرطیت است، فرض سوم این است که شرط یک وجودی مغایر با مشروط ندارد، این یک. بلکه از مقومات مشروط است، مثل فصل نسبت به جنس، فصل وجود مغایر ندارد و از مقومات جنس است، مولا فرموده اعتق حیواناً، یا جئنی بحیوان، حالا نمی‌دانیم آیا مولا فصل معینی را برایش اراده کرده مثل انسان که ناطق است یا نه، فصل معین مشخصی را اراده نکرده است. مرحوم محقق نائینی می‌فرماید: در شک در شرطیت در اقل و اکثر ارتباطی دیگر نمی‌توان برائت جاری کرد و باید احتیاط کرد. عرض کردم اصلاً خیلی از اصولیین از اول می‌گویند در اقل و اکثر ارتباطی، در

شك در شرایط همان حکم اجزاء را دارد و از مسئله رد می‌شوند اما ایشان که این تشقیق را مطرح کردند برای این است که می‌خواهند بفرمایند بین اینها فرق وجود دارد، در صورت اول و دوم برائت عقلي جریان دارد ولي در این صورت سوم باید احتیاط جاری کنیم.

مرحوم آخوند هم در اینجا قائل به عدم جریان برائت شد.

این بیان را هم از فوائد اجازه بدهید نقل کنیم و هم از اجود التقريرات، چون از نظر تعابیر يك مقدار بین‌شان فرق است، در فوائد جلد چهار صفحه 208 می‌فرمایند: «و الأقوی: أنه يجب فيه الاحتياط و لا تجري البراءة عن الأكثر»، زیرا: «فإن التردید بین الجنس و النوع و إن كان يرجع بالتحليل العقلي إلى الأقل و الأكثر؛ تردید بین جنس و نوع، به تحلیل عقلي به اقل و اکثر برمی‌گردد. «إلا أنه خارجاً بنظر العرف من التردید بین المتباينين، لأن الإنسان بما له من المعنى المرتكز في الذهن مباين للحيوان عرفاً، فلو علم إجمالاً بوجوب إطعام الإنسان أو الحيوان، فاللزام هو الاحتياط بإطعام خصوص الإنسان»؛ می‌فرمایند این تردید بین جنس و نوع آیا فقط اصل حیوان برای مولا مطلوب است یا نوع خاص، عرفاً تردید بین المتباينين است، «لأن الإنسان بما له المعنى المرتكز، مباين عرفاً من الحيوان»، انسان در عرف با حیوان مباين است، حالا اگر علم اجمالی پیدا کردیم یا باید يك انسانی را ما اطعام کنیم یا حیوانی را، عرف می‌گوید انسان و حیوان بین‌شان تباین است و باید احتیاط کرد. احتیاطش هم فقط این است که انسان را اطعام کنیم، این در فوائد.

در اجود التقريرات جلد 3 صفحه 507 می‌فرماید: «فإن الأمر المتعلق بالنوع لا ينحل و لو بالدقة إلى الأمر بجنسه و فصله»، امر به نوع امر به انسان است، به دقت عقلي هم منحل به دو امر نمی‌شود، اگر گفت جئني بإنسان، نمی‌گوئیم يك امر به جنس تعلق پیدا کرده که حیوان است یکی هم به فصل که ناطق است، «فإن شيئاً الشيء بفصله و صورته»، این قاعده فلسفی است که شیئیت شيء به فصل است، «لا بجنسه و مادته فالمادة المجردة بما هي يستحيل الطلب بها بل لا بد من اعتبار الفصل معها». در کتاب اجود می‌فرمایند ماده‌ی مجرده همان که از آن تعبیر به جنس می‌شود، اصلاً محال است که بما هي هي امر به او تعلق پیدا کند، امر در فرضی است که يك فصلي کنار آن ماده‌ی مجرده بیاید.

«فإذا شك في اعتبار فصل مخصوص فيرجع الشك إلى المعتبر في المأمور به هل هو خصوص فصل معين أو أحد الفصول لا بعينه»، حالا در اعتبار يك فصل مخصوصي اگر شك کردیم، شك ما به این برمی‌گردد که معتبر در مأمور به آیا خصوص فصل معين است یا یکی از فصول لا بعينه است، آن وقت در اجود التقريرات نائینی می‌فرماید: «فيكون من موارد دوران الأمر بين التعيين و التخيير».

در فوائد الاصول فرموده يكون من موارد المتباينين چون جنس و نوع از نظر عرف بین‌شان تباین وجود دارد، در اجود التقريرات می‌فرمایند از قبیل دوران امر بین تعیین و تخيير است، نمی‌دانیم آیا يك فصل معينی را مولا اراده کرده که بشود حیوان ناطق یا هر فصلي از فصول باشد، آن وقت می‌فرماید ما در دوران امر بین تعیین و تخيير قائل به تعیین هستیم، اصالة الاشتغال حکم به تعیین می‌کند، لذا باید همان فصل معين را در نظر بگیریم. حالا این اصل مطلب. از اینجا مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند نائینی دوران امر بین تعیین و تخيير را سه قسمت کرده که هر سه قسمت آن مورد ابتلا و نیاز است و در فقه هم خیلی مورد بحث واقع می‌شود، این فرض سوم را که نائینی می‌فرمایند باید احتیاط کرد، امام و مرحوم آقای خوئی قبول ندارند و دنبال بحث را ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين